

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بیان ادوار مقاصد الشریعة

بحث در ادوار مقاصد الشریعة و ابتکارات غزالی در این مسئله بود که چند مورد از ابتکارات وی تا اینجا ذکر شد.

د - طبق نظر غزالی تنها راه برای رسیدن به مقاصد الشریعة کتاب، سنت و اجماع است. لذا اگر مصلحتی به یکی از مصالحی که از قرآن، سنت و اجماع فهمیده می شود بازگشت داخل در مقاصد الشریعة می شود.^[1]

ه - غزالی می گوید: اگر دین را با اجتهاد مقاصدی مطرح کنیم، این قابلیت در آن ایجاد می شود که بتوان کفار را به سبب آن دعوت به اسلام کرد؛ یعنی اعجاز لفظی قرآن کریم کافی نیست بلکه باید اعجاز تشریعی را به میدان بیاوریم که این مطلب تنها با مقاصد امکان پذیر است.

به بیان دیگر با ارائه و مطرح کردن مقاصد به کفار می گوئیم: تمام علت در مورد تشریع فلان حکم رسیدن به فلان مقصد است لذا سبب می شود آن ها نیز تمایل به پذیرش دین پیدا کنند.

بعد از غزالی، فخر رازی (م 606) است که می گویند: در زمان وی اندیشه مقاصدی رو به افول بود لذا وی با نوشتن کتاب «المحصول» مسئله مقاصد را مجدداً مطرح کرد. کتاب «المحصول» غزالی خلاصه سه کتاب «البرهان جویی»، «المستصفی غزالی» و «المعتمد بصری» است. البته در کلمات جویی بین ضروریات خمس ترتیب وجود داشت اما فخر رازی چنین مطلبی را قبول ندارد.

بعد از فخر رازی، آمدی در کتاب «الإحکام فی اصول الأحکام» خلاصه ای از سه کتاب «البرهان جویی»، «المستصفی غزالی» و «المعتمد بصری» را ذکر کرده است. وی مقاصد ضروری را بر حاجیه و مقاصد حاجیه را بر کمالیه ترجیح داده است. همچنین در تعارض و تزامم میان حفظ نفس و نسل با حفظ عقل، حفظ نفس و نسل را مقدم دانسته است.

پس از آمدی، عزالدین ابن عبدالسلام (م 660) که در اصل مغربی بود اما در مصر می زیست و در همان جا درگذشت قرار دارد.

در مورد وی می گویند: اگر غزالی نصوص را با توجه به مقاصد تفسیر می کرد، دومین نفر عزالدین ابن عبدالسلام است که نسبت به این مسئله بسیار اهتمام داشته و تمامی شریعت را معلول قاعده جلب مصلحت و دفع مفسده قرار داده است. در مورد کتاب و سنت نیز می گوید: این ها شامل کلیه اوامری است که متعلق به مصالح بوده و شامل کلیه نواهی است که متعلق به مفاسد می باشند.^[2]

بعد از عزالدین، قرافی (م685) شاگرد وی که فقهای مالکی است این راه ادامه داد. قرافی در کتاب «الفروق» پانصد و چهل و هشت قاعده با توجه به مقاصد الشریعة تأسیس کرده و حتی در باب عبادات نیز مسئله مقاصد را قائل است. در حالی که قواعد فقهیه موجود در فقه امامیه ریشه در قرآن، سنت، اجماع و یا عقل دارد.

یکی از اختلافات موجود میان اهل سنت این است که آیا مقاصد در عبادات جریان دارد یا این که بگوئیم عبادات اموری تعبیدی هستند و مقاصد در آنها جریان ندارد.

وی می گوید: علت تشریع تیمم به جای وضو در جایی که انسان آب ندارد به این جهت است که هر وقت از اوقات دارای یک مصلحت است. لذا شارع در پی این بوده است که مصلحت اوقات فوت نشود پس به مکلف می فرماید: هر وقت دیدی وقت نماز در حال اتمام است، به جای طهارت مائیه از طهارت ترابیه استفاده کن. در حالی که شارع می توانست بگوید هر وقت که آب پیدا شد نماز بخوان و فقدان آب شاید چند روز طول می کشید.

شاید کسی بگوید: مصلحت وقت نماز چیست و چرا شارع فرموده است نماز را باید در فلان وقت معین بخوانی و قبل از آن هر مقدار که نماز بخوانی فایده ندارد در حالی که عقل حکم به مساوی بودن تمام زمان ها می کند؟!

از آن جا که مهم ترین مقاصدی ها استقراء است، وی در پاسخ می گوید: علماء در این مطلب قائل به این هستند که عادتاً و از طریق استقراء به این نتیجه می رسیم که خداوند متعال در شریعت یا به دنبال جلب مصلحت و یا به دنبال دفع مفسده است. شاهد او کلام ابن عباس است که می گوید: ندای نماز از جانب خداوند متعال یا دعوت به خیر و یا صرف از شر است.

در مطالب قرافی دو مسئله مهم در مقاصد الشریعة وجود دارد که گفته می شود قبل از وی وجود نداشته است: الف - اعتنای او به مقامات مختلف برای تصرفات نبوی و تفکیک میان این مقامات که در نتیجه می گوید: نصوص مذکور در چه مقام و شرائطی از شرائط مربوط به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده است.

به بیان دیگر ویژگی قرافی این بوده است که قول و فعل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مورد بررسی قرار داده و می گوید: باید دید این قول و فعل با کدام یک از اوصاف ایشان مرتبط است. در مرحله بعد به اعتبار آن اوصاف باید مقاصد الشریعة را تنظیم کنیم.

پس تا قبل از قرافی می گفتند مقاصد از راه ظواهر قرآن و سنت آشکار می شود اما حلقه دیگری توسط قرافی اضافه می شود که با توجه به اوصاف و مقامات پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) می توان مقاصد را تشخیص داد.

ب - قرافی قاعده «الوسائل و المقاصد» تأسیس نموده است که طبق ادعای وی قاعده مذکور اولین قاعده پایه در احکام شریعت است. طبق این قاعده باید مقصد مثل حفظ نفس و وسائل یا راه در نظر گرفته شود. در مرحله بعد باید دید راه چه مقدار و چند درجه ما را به مقصد می رساند.

اگر مقدار رسیدن به مقصد صد درجه بود می گوئیم: راه مذکور وجوبی است. اما اگر تا هشتاد درجه رساند می گوئیم: این راه استحبابی است و اگر تا پنجاه درجه بود می گوئیم: این راه مباح است. خلاصه این که باید نحوه ارتباط طریق و مقصد را مورد بررسی قرار داده و مطابق همان حکم نمود.

هر چه مطالب اهل سنت در مقاصد الشریعة مرور می شود واضح است که این ها در مقام هندسه سازی شریعت هستند. در

حالی که شریعت مهندسی شده و ضابطه مند است. مسئله کشف هم در کار نیست چرا که اینها از پیش خود مطالبی را بیان می کنند.

به بیان دیگر شارع در فقه اعم از عبادات و معاملات قواعد و احکامی را بیان نموده است. مثل این که ساختمانی آماده در اختیار ما قرار دارد و مهندس سعی می کند نحوه ارتباط طبقات را با یک دیگر کشف و قانون جدید برای آن تأسیس کند. در حالی که این ساختمان به اتمام رسیده است و نیاز به اضافه کردن چیز جدید ندارد.

اهل سنت نیز می خواهند بگویند: شارع مقاصدی داشته که با تشریع احکام و قواعد در اختیار ما قرار داده است و ما نیز طبق همان مقاصد عمل می کنیم. لذا بیان شد که به نظر اینها هیچ اثری بر خبر متواتر، اجماع، ظاهر قرآن کریم و ظاهر کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باقی نخواهد ماند و در تمامی موارد امر به رجوع به مقاصد می شود.

بعد از قرافی، ابن تیمیه (م 728) در مقاصد الشریعة راهها و قدمهای بزرگی برداشته و مطالب مهمی دارد. از جمله کتابهای وی «السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی و الرعية»، «الحسبة فی الإسلام» و «رسالة فی القیاس» است.

وی در کتاب «مجموع الفتاوی» به تفصیل در رابطه با مقاصد الشریعة مطالبی را بیان نموده و برای هر موضوع یک مقصد را ذکر نموده است؛ مثلاً می گوید: «قَاعِدَةٌ فِي الْحِسْبَةِ. أَصْلُ ذَلِكَ أَنَّ تَعْلَمَ أَنَّ جَمِيعَ الْوَلَايَاتِ فِي الْإِسْلَامِ مَقْصُودُهَا أَنْ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ؛ وَأَنْ تَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا... فَالْمَقْصُودُ الْوَاجِبُ بِالْوَلَايَاتِ: إِصْلَاحُ دِينِ الْخَلْقِ الَّذِي مَتَى فَاتَهُمْ خُسْرًا مُبِينًا»^[3].

نکته قابل توجه در کلمات وی اهتمام زیاد بر مسئله استقرار است که در این باره می گوید: «وَمَنْ اسْتَفْرَأَ الشَّرِيعَةَ فِي مَوَارِدِهَا وَمَصَادِرِهَا وَجَدَهَا مَبْنِيَّةً عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»^[4] آیه مذکور در سوره بقره آیه 173 ذکر شده که قبل از آن «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ» آمده است.

خداوند متعال می فرماید: برخی امور مانند میته، دم، لحم خنزیر و آنچه نام خدا بر آن برده نشود را بر شما حرام کردیم. سپس می فرماید: اگر کسی مضطر شد بدون این که بغی و عدوان داشته باشد اشکال ندارد. برخی می گویند: بغی، خروج بر سلطان است اما برخی می گویند: بغی و عدوان یعنی به اندازه مصرف کند نه این که برای لذت و اشتهای نفس باشد لذا این مقدار بخورد که جاننش حفظ شود.

هر چند ابن تیمیه چنین ادعائی دارد اما دلیلی بر این مدعا وجود ندارد که بگوئیم اضطرار و نیاز به هر حرامی البته با قیودی سبب حلیت آن شده و تمام شریعت مبتنی بر این مسئله می باشد.

از امور دیگری که ابن تیمیه در مقاصد الشریعة مطرح نموده و بر آن تأکید دارد این است که انحصار مقاصد در پنج مقصد صحیح نیست بلکه باید مقاصد دیگری مانند عدالت، حقوق اشخاص، آزادی، حفظ دولت، حفظ الامن و حفظ کرامت انسان به آن اضافه شود.

مسئله کرامت انسانی که در حال حاضر زیاد مطرح می شود، مسئله ای است که ریشه در کلمات ابن تیمیه و مقاصد الشریعة دارد. طبق این بیان هر حکمی از احکام انسان که با کرامت انسان مخالفت داشت باید کنار گذاشته شود؛ مثلاً چون تفاوت دیه مسلمان و غیر مسلمان با کرامت انسانی سازگار نیست لذا باید کار گذاشته شود.

البته اسلام حتی برای حیوان نیز ارزش قائل است لذا باید غذا و مایحتاج زندگی او را به موقع تأمین کرد چه رسد به انسان. اما

این‌که قرار باشد از قاعده عدالت استفاده کنیم و هر دلیلی که مخالف با آن بود را کنار بگذاریم صحیح نیست.

بعد از ابن تیمیه، ابن قیم (م751) نیز اعتقاد داشت تمام شریعت بر اساس مصلحت پایه گذاری شده‌است. ابن قیم نیز روشی در تفسیر نصوص شرعی بر اساس مقاصد دارد که طی آن می‌گوید: اگر در نصوص شرعی قرار باشد بر اساس اوضاع لغوی پیش برویم، یک معنا حاصل می‌شود و اگر بخواهیم بر اساس مقاصد آیه مذکور را معنا کنیم معنایی دیگر به دست می‌آید. لذا حق نداریم نصوص را بر اساس اوضاع لغوی قضاوت کنیم بلکه باید به سراغ مقاصد برویم.

اصطلاح «فقه پویا» خصوصاً در اوائل انقلاب در حوزه رواج پیدا کرد که ریشه آن در کلام ابن قیم با تعبیر «فقه الحی» است. وی در مورد فقه زنده می‌گوید: «الْفِقْهُ الْحَيُّ الَّذِي يَدْخُلُ عَلَى الْقُلُوبِ بِغَيْرِ اسْتِئْذَانٍ».^[5]

اعتنای ابن قیم به مقاصد تا حدی بود که می‌گوید: «ابطل نکاح المحلل و بيع العينة و بيع العنب لمن يصنع خمرا و بيع السلاح لمن يحارب المسلمين». باطل بودن این‌ها طبق مبانی موجود در مقاصد الشریعة است؛ یعنی هر چند در قرآن کریم وارد شده‌است «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»^[6] اما ظاهر عبارت اقتضا دارد که ابن قیم می‌گوید نکاح محلل باطل است چرا که واقع شدن محلل شاید مورد پسند مردم حتی در دنیای غرب نباشد در حالی‌که این حکم نوعی عقوبت در مورد این شخص است.

قرآن کریم در برخی موارد مانند آیه محل بحث پس از ذکر احکام می‌فرماید: این‌ها حدود الهی هستند و نباید از این حدود تعدی کرد. این مسئله یعنی اشاره به حدود الهی در موارد متعددی ذکر شده‌است و در ادامه نیز خداوند متعال می‌فرماید: هر کسی از این حدود تعدی کرده و آن‌را تغییر دهد ظالم، کافر و فاسق است. مثلاً نماز، روزه، حج، زکات و... حدود الهی بوده و تا روز قیامت باقی هستند.

اما مقاصدی‌ها با مطرح کردن مقاصد حدود را از بین برده و می‌گویند: با مقاصد در ظاهر نصوص تصرف می‌کنیم که تصرف در نصوص با حد بودن این حدود سازگاری ندارد. چرا که حدود الهی به این معنا است که حدود مذکور تا روز قیامت حدود باقی خواهد ماند؛ مانند این‌که خداوند متعال می‌فرماید: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ».^[7]

مثلاً در تفاوت ارث زوج و زوجه از یک‌دیگر یا لزوم وجود اذن زوج برای خروج زوجه، طبق قول مقاصدی‌ها باید بگوئیم هر چند این احکام در آغاز اسلام خوب بوده‌است اما در حال حاضر با قاعده کرامت انسان یا عدالت سازگار نیست چرا که طبق قاعده کرامت باید بگوئیم زن و مرد در تمامی شئون مانند هم هستند.

صرف این‌که شارع از تشریع احکامی مقاصدی داشته و آن مقاصد را بیان کرده و مقاصد مذکور قطعی هستند، دلیل نمی‌شود تا بتوانیم در آن احکام تصرف کنیم چرا که این کار در حیطه اختیار بشر نیست.

به بیان دیگر زمانی‌که شارع حدود الهی را بیان نموده و در ادامه فرموده‌است کسی حق ندارد از این حقوق تعدی کند به این معنا است که احکام مذکور تا زمان قیامت باقی خواهند ماند و نباید در آن‌ها تغییر ایجاد شود در حالی‌که طبق قول مقاصدی‌ها چنین احکامی نیز قابلیت تغییر دارند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

-
- [1]. «و كل مصلحة رجعت إلى حفظ مقصود شرعي علم كونه مقصودا بالكتاب و السنة و الاجماع،فليس خارجا من هذه الأصول،لكنه لا يسمى قياسا،بل مصلحة مرسله..» المستصفي من علم الاصول، جلد 1، صفحه 653.
- [2]. «وَالْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ يَشْتَمِلَانِ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَصَالِحِ كُلِّهَا دَقَّهَا وَجَلَّهَا، وَعَلَى النَّهْيِ عَنِ الْمَفَاسِدِ كُلِّهَا، دَقَّهَا وَجَلَّهَا» قواعد الأحكام في مصالح الأنام، جلد : 1، صفحه : 157.
- [3]. مجموع الفتاوى، جلد : 28، صفحه : 61 و صفحه : 262.
- [4]. مجموع الفتاوى، جلد : 29، صفحه : 64.
- [5]. إعلام الموقعين عن رب العالمين، جلد : 3 صفحه : 55.
- [6]. بقره، 230.
- [7]. نساء، 11.